

# درآمدی بر ادبیات تطبیقی

نوشته: پل وان تیغم

برگردان: دکتر محمد علی صوتی

نقد ادبی

تاریخ ادبیات

ادبیات تطبیقی

مراحل شناخت کتاب به قرار زیر است: مطالعه، نقد، تاریخ ادبیات

فرض کنیم در یک خانه قدیمی و دور افتاده، مدت زیادی ناگزیر از زندگی باشی، خوشبختانه در این خانه کتابخانه‌ای وجود دارد که توسط اشخاص علاقمند به کتاب گردآوری شده است. تو نیز به کتاب خواندن عشق می‌ورزی و در مطالعه از خود بیخود می‌شوی. در آغاز، فقط برای ارضای این مایه دلخوشی خویش، تقریباً "به طور تصادفی" خواه به سبب عنوان کتاب یا شهرت نویسنده آن - کتابی را از قفسه کتابخانه برمی‌داری. اغلب اتفاق می‌افتد که پس از مطالعه چند صفحه از خواندن کتاب صرفنظر می‌کنی این امر می‌تواند به دلایلی نظیر اینکه کتاب کشش لازم را ندارد، یا اینکه خیلی تخصصی است و نمی‌تواند در همان حال که اطلاعاتی به تو می‌دهد، توجهت را جلب کند. پاره‌ای اوقات از انتخاب خود راضی هستی و از مطالعه کتاب لذت می‌بری، تا آنجا که وقتی آن را به پایان می‌بری صفحات خاصی را که برای لذت بخش و هیجان آور بوده، دوباره می‌خوانی. بعد از آن به مطالعه کتاب دیگری می‌پردازی.

پس از چندی - اگر رشد فکری کافی داشته باشی و با مسائل روشنفکری آشنا باشی دیگر این نوع مطالعه ساده و بی‌هدف ترائقناع نمی‌کند، چون این نوع مطالعه تنها ترا هیجان زده و محظوظ می‌کند و دیگر هیچ. تو قصد

تفکر داری و می‌خواهی درباره جزئیات هر کتاب به قضاوت بنشیننی به این ترتیب بعضی از کتابهایی را که جالب تر بوده، باز می‌گشایی یک رمان، یک نمایشنامه یا یک منظومه را با دیگر آثاری که خوانده‌ای و طبیعتاً "متوجه برخی برتری های آنها شده‌ای، مقایسه می‌کنی. کوشش در قضاوت آنها داری. حقیقت نمایی بعضی از صحنه‌ها و حقانیت برخی از عقاید را تحسین می‌کنی در این حال به دنبال انگیزه خشمگین شدنت از سبک یک نویسنده یا لذت بردنت از سبک نویسنده دیگری هستی. خواه بر طبق ذوق یا قواعد عمومی هنر، خواه بنا بر علاقه‌ای که به نویسنده داری، در باره نویسنده قضاوت می‌کنی و این در آغاز فقط قضاوت شخصی تست. سپس بر حسب اتفاق، شرحی تحلیلی یا تاریخی، یاد داشتی یا مقاله‌ای انتقادی، مجموعه مقاله‌ای درباره همین نویسندگانی که آثارشان را مطالعه کرده‌ای، می‌یابی، در این نوشته‌ها تجزیه و تحلیل های هوشمندانه و اظهار عقیده های قانع کننده‌ای می‌یابی که ممکن است عقاید ترا تایید و یا رد کند. در هر صورت این قضاوت و حاصل تجربیات، نحوه ارزش گذاری را به تو می‌آموزد.

در همین هنگام که سرگرم این تجزیه و تحلیل هستی، حس کنجکاویت تحریک می‌شود که منشأ و انگیزه و سرنوشت این آثاری که با علاقه آنها را خوانده‌ای در باره شان تحقیق و قضاوت کرده‌ای، چیست؟ به عبارت دیگر تاریخ هر یک از این آثار کدام است؟ آیا حیات ادبی نویسنده مورد نظر دراز مدت و درخشان بوده یا کوتاه و مبهم؟ آیا دارای تالیفات منتشر شده زیادی است یا همین یک کتاب را نوشته؟ تحت چه تاثیراتی قرار گرفته و استعدادش چگونه شکفته شده؟ اثرش در ارتباط با آثار نویسندگان معاصرش چگونه بوده است؟ آیا متعلق به مکتبی بوده یا در خلق آثارش استقلال داشته است؟ چه تاثیراتی - اعم از زمان حیاتش یا پس از مرگش - بر آثار دیگران گذاشته است؟ ممکن است برای مرتب کردن مطالعات و برای بیان نوع سبک و زبان کتاب و آگاهی از برداشت نویسنده از زندگی، احتیاج به اطلاعات بیشتری داشته باشی.

ممکن است خواسته باشی مطالعات اتفاقی خود را - از درام گرفته تا



شعر و رمان - با نقطه نظرهای مشترک، منظم کنی و سرنوشت عام هر یک از آثار را دنبال کنی. با دقت بیشتر در کتابخانه به کتاب "گفتگوهای دوشنبه" اثر سنت بوو یا تاریخ ادبیات فرانسه اثر لانسون یا "بدیه" و هزار برمی خوری. یا مجموعه ای از متون تدریسی یا عملی همراه با یادداشت ها و مقدمه های کامل می یابی. این همه باعث می شود وقتی یک نظر به پشت کتابی می اندازی ترا به نویسنده و عصر او و سنت معمول ادبی که کتاب در آن قرار گرفته، راهبر می شود حال اگر کتابی که خوانده ای از نو باز کنی آنرا با علاقه دیگری خواهی خواند. این بار کتاب در روح و احساس تو تاثیر عمیق خواهد گذاشت و به ارزش نویسنده پی خواهی برد و همچنین موقعیت زمانی را که سنت ادبی کتاب را در بر می گیرد باز خواهی شناخت به این ترتیب است که از طریق آثار یک نویسنده، به طور آگاهانه با انسانیت، اندیشمند در ارتباط و اشتراک خواهی شد.

#### اشکال و رسالت های تاریخ ادبیات

آنچه گذشت مثالی مختصر و نمادگرایانه در باره جریان اجتناب ناپذیر فکر در شناخت ادبیات بود. "گزینش" نخستین عمل است. گزینش چیزی که "ارزش" داشته باشد. آنهم ارزشی "ادبی" به عبارت دیگر، چیزی که دست کم دارای ارزش هنری است و شایستگی نام "ادبیات" را دارد. این آثار قلب و روح را ارضاء می کند و گاه تحسین بر می انگیزاند. بعد از این برخورد، مرحله نقد ادبی آغاز میشود، از دکماتیک، مجادله آمیز یا فیلسوفانه پل سودی گرفته تا امپرسیونیسم آناتول فرانس یا "ژول لومتر" این امر حتی در نوشته های "امیل فاگه" همیشه ذهنی است تاریخی. دست آخر به دنبال نقد ادبی "تاریخ ادبیات" می آید که اثر و نویسنده با شرح و توصیف هر یک در جای خود قرار می گیرند.

تاریخ ادبیات که اکنون به شرح آن خواهیم پرداخت با اشکال متفاوتی رخ می نماید، دیدیم که اولین کنجکاو در مطالعه ما را مجبور به کسب اطلاعاتی در باره شخص نویسنده و زندگی اش می کند. در نتیجه، اولین شکلی که تاریخ ادبیات به خود می گیرد، "شرح حال" (بیوگرافی) است.

سنت بوو در این زمینه استاد است و پیروان زیادی دارد. امروز در همه کشورهای، شرح حال های مفصلی در باره نویسندگانی می نویسند که آثارشان ارزش این همه توجه را ندارد. اینها با مبالغه کردن در جزئیات، خود اثر را فراموش می کنند. "کتاب شناسی" یا "تاریخ آثار" شکل بسیار نزدیک و پیوسته به "شرح حال" است و هدفش باز شناسی تمام آثار یک نویسنده اعم از چاپ شده و چاپ نشده، شناختن نسخه بدل های آثار و تحقیق درباره آثار منسوب که آیا حقیقه "متعلق به اوست یا نه" نقد آثار منسوب "نه تنها به تبحرنیاز دارد، بلکه زیرکی و ظرافت روانشناسانه نیز لازم دارد.

در این زمینه "لانسون" و "بدیه" نمونه های قابل توجهی به دست داده اند. مورخ ادبیات برنامه مفصل و کاملی در پیش رو دارد. او تسلسل وار منشاء اثر را - خواه در مدت حیات نویسنده یا خارج از آن - به تحقیق می گیرد، سوابق، سرچشمه ها و تاثیرات و غیره که به خلق اثر کمک کرده اند خلق: یعنی مراحل متوالی تشکل اثر از نخستین تصورات - در بعضی موارد از خیلی دور - تا لحظه انتشار. محتوا: واقعیت ها، عقاید، احساسات و غیره. هنر: ترکیب، سبک، شاعری سرنوشت: توفیق در بین مردم، اقبال منتقدان، تجدید انتشار، تاثیر در آثار بعدی.

در اینجا بر جنبه تاثیر تاکید می ورزیم که یک اثر از آثار پیشین گرفته و بر آثار بعدی اعمال کرده، در حقیقت یک خلق فکری بندرت بری از تاثیرات و به طور دلخواه وجود دارد. بدون آشنائی به نویسنده یک کتاب - مانند یک تابلو، یک مجسمه، یک سونات - منشاء و وابستگی هائی دارد. همانطور که پیشینه ای داشته، دنبال کننده ای هم خواهد داشت. تاریخ ادبیات باید نوع، شکل و سنت هر اثر را تعیین کند و اصالت کار نویسنده را مشخص سازد و در عین حال باید آنچه را که به عاریت گرفته یا خود خلق کرده، بسنجد. برای درک بهتر "تفکرات" لامارتین، باید مرثی منظوم و اشعار فلسفی پیش از او را باز شناسیم. به همین ترتیب تحقیق در آثار پیشین اهمیت بعضی از آثار را بیشتر روشن می کند.

"اعترافات" ژان ژاک روسو گذشته از اهمیت اثر، اتو بیوگرافی ملهم نویسنده،



نیز با ارزش است. بعضی از آثار نقطهء حرکت اند و برخی دیگر نقاط توقف، تعدادی نیز دارای هر دو خاصیت. در هر صورت، بازی "تاثیر" اعم از تاثیر پذیر یا موثر یکی از عناصر اصلی تاریخ ادبیات را تشکیل می دهد.

دیگر نباید این فکر را به خود راه دهیم که تاریخ ادبیات یا شرح و تفسیرهای دور و دراز لذت مطالعهء شاهکارها را از ما می گیرد. تاریخ ادبیات بر لذت غیر علمی و ناشی از تجربه برای زیبایی شعر و نثر و احساسات و افکار برانگیخته شده، لذتی هوشمندانه ناشی از وضوح و استدراک اضافه می کند. هر یک از این جنبه های لذتبخش به سهم خود، بدون اینکه به جنبه های دیگر صدمه ای بزنند. اثر را قوی تر و محرک تر جلوه می دهد. در مورد هنرهای دیگر نیز این نظر صادق است. به این معنی که اگر من در باره زندگی هنری و هنر لئوناردو داوینچی تحقیق کردم، آیا باید جذبهء هنری "لبخند زکوند" را کمتر درک کنم، یا اگر من در بارهء چگونگی خلق "سمفونی نهم" آگاهی یافتم، آیا این سمفونی برای من خالی از لذت خواهد شد؟ من "کاندید" را همانگونه تحسین خواهم کرد، که بفهمم که با کدام یک از حوادث معاصر "ولتر" مربوط می شود و هر نمونه چه شکلی از فکر و هنری را معرفی کند.

#### ادبیات تطبیقی تاثیرات ملی، باستانی، بیگانه و مدرن

با این همه یک نکته به اندازه کافی روشن نشد. پیش از این دو جنبهء "تاثیر پذیری" و "تاثیر گذاری" را یاد آور شدیم که مسائل. منشاء، به عاریت گرفتن موضوع و فکر و شکل به آن مربوط می شود. در چار چوب یک ادبیات مشخص این تاثیرات مهم و شایسته تحقیقی بسیار دقیق اند. پاسکال در "تفکرات" خود از "مونتینی" متاثر است و با آنکه با آن به مقابله بر می خیزد، آن را از نزدیک دنباله روی می کند. "راسین" برای ولتر و تراژدی نویسان قرن هیجدهم نمونه قرار می گیرد. "تین" خود را شاگرد "گیزو" می دانست "ستاندال به استادی" پل بورژ "معترف بود و" پل والر "از" مالاومه "پیروی می کرد. با این همه بین نویسندگان همزبان و هم نژاد، تقلید چندان ثمر بخش نیست "تقلید" عموماً "به تاثیرات عام و تمایلات

غیر قابل احساسی مربوط می شود که بر اثر مطالعه و تحسین آثار یک نویسنده پیشرو قابل پیروی، به وجود می آید. در غیر این صورت، تقلید کورکورانه اثر را فاقد هر گونه اصالتی می کند.

خلاف این، اگر ادبیات فرانسه را از نظر برخورد با ادبیات سایر کشورهای جهان مطالعه کنیم، خواهیم دید که موارد تاثیر چه اندازه زیاد و مهم هستند. همانگونه که در تعریف تاریخ ادبیات آمد، تاریخ ادبیات باید پیگیرانه به بررسی "تاثیرات"، "تقلید" و "عاریت گیری" بپردازد. تاریخ ادبیات نمی تواند "پله ثیاد" را بدون تعیین دین "رنسار"، "دوبلی" و دیگران به نویسندگان یونانی لاتینی و ایتالیایی به تحقیق بگیرد "مونتینی" خود مقرر است که در مکتب "پلوتارک" و "سکا" و بالنتیجه در مکتب نویسندگان "باسستان" پرورش یافته است. سراسر اشعار و بخشی از آثار منشور فرانسه در دورهء رنسانسرو پس از آن در دو دورهء "کلاسیسیسم" با ادبیات باستانی یونانی و لاتین آمیخته است "کرنی" "ال سید" را از اسپانیا گرفته است. "مولیر" "دون ژوان" را و "لساژ"، "ژیل بلاس" را نیز از همین سرزمین به عاریت گرفته اند. منتسکیو، ولتر، دیدرو و روسو در بسیاری از آثار خود به انگلستان مدیون اند. شاعران رومانیک به ادبیات دیگر کشورها توجه داشته اند، چنانچه "تین" به ادبیات انگلستان و آلمان، "رنان" بیشتر به ادبیات آلمان... این مثال ها را می توان تا عصر حاضر ادامه داد.

محقق تاریخ ادبیات فرانسه در این نقطه از تحقیقات خود چه باید بکند چون او در این حالت، شبکه ای گسترده از نیروهائی که بر نویسنده اثر گذاشته اند در پیش رو دارد. تا آن زمان که وی این تاثیرات را در چار چوب ادبیات فرانسه بررسی می کند، همه چیز ساده است. اگر یک نمایشنامهء مولیر، تقلیدی از یک نوول "سکارون" باشد یا نمایشنامهء دیگری از روی یک کمدی "سیرانو دو برژراک" یا یک نمایشنامهء هجو آمیز باقیمانده از قرون وسطی تهیه شده باشد، ممکن است محقق در یک کتابخانه به همهء این متون دسترسی پیدا کند اما فقط برای فهم آثاری چون "ابله"، "دون ژوان" و "خسیس" از مولیر، باید دید که وی از آثار "تیرسو - دو - مولینا" یا "پلاتوس" چه برداشت هائی



کرده است و موارد اشتراک و اختلاف آنها را با هم نشان داد. شاتو بریان به انجیل، هومر، "اوسیان"، "تاسو" و میلتن مدیون است. در مورد بعضی از نویسندگان فرانسوی کمترین تحقیق در باره منشأ آثارشان، احتیاج به عبور از زمینه‌ای بسیار وسیع دارد که تاکنون کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. مورخ ادبیات فرانسه این ساله را چگونه باید حل کند؟

در این جا باید بین دو حالت فرق گذاشت. ساده‌ترین تقلید از ادبیات قدیم یونانی، لاتین و عربی صورت گرفته است. نویسندگان فرانسوی از طریق ترجمه کتاب مقدس به لاتین (توسط کشیشی به نام "جروم" در سده چهارم میلادی) یا ترجمه فرانسوی آن به شعر، با ادبیات عبری آشنا بودند.

این متون در دسترس "اومانست‌های" آشنا به زبانهای کلاسیک قرار داشت و متون دیگر در ترجمه‌های خوب، روز بروز رو به افزایش بود. ولی در باره برخورد نویسندگان فرانسوی با نویسندگان مدرن خارجی موضوع قدری قابل ملاحظه است. وقتی که نویسنده فرانسوی متن را تنها از راه ترجمه شناخت، برای تنظیم مطالعات خود، کافی است محقق به "همان متن ترجمه شده" مراجعه کند. اگر روسواز "ریچاردسون" تقلید کرده و به آثار "گسندر" تمایل داشته، فقط از راه ترجمه‌های "پرهوو" و "هویر" بوده، وگرنه وی نه انگلیسی می‌دانست نه آلمانی. اما ولتر، دیدرو، شاتو بریان و "وینی" زبان انگلیسی را خیلی خوب می‌دانستند. نویسندگان قرن هفدهم به زبان‌های ایتالیایی و اسپانیولی تسلط داشتند. در این گونه موارد چاره‌ای جز مراجعه به اصل نیست. از طرف دیگر بعضی از آثار خارجی که الهام بخش نویسندگان فرانسوی بوده هیچگاه به زبان فرانسه ترجمه نشده است. بر این اساس مورخ ادبیات فرانسه باید عمیقا "چند زبان خارجی را بداند. وی ناچار است در انواع ادبیات غور کند، فقط چون آشنایی به متون کافی نیست، بلکه وی باید هر چیز را قبلا "سرجای خود قرار دهد. به این ترتیب رسالت محقق تاریخ ادبیات فرانسه تا بی نهایت گسترش خواهد یافت.

محقق تنها نباید به این قناعت کند که نویسندگان فرانسوی را مانند نتیجه‌ای از جریان‌های ادبی یا تاثیرات مختلف به بررسی بگیرد. بلکه آنان

را باید نقطه شروعی به حساب آورد که در خارج از مرزها و در بین نسل‌های بعدی انتشار می‌یابد.

یک تحقیق کامل درباره "راسین"، روسو و زولا می‌بایست سرنوشت آثارشان و تاثیریری که در فرانسه و خارج از کشور به جا گذاشته‌اند، را در بر بگیرد. برای تحقیق این مهم، محقق باید به انواع مختلف ادبیات آشنا باشد. مورخی که در مجموع درباره نویسندگان تحقیق می‌کند، می‌تواند نتایجی که دیگر صاحب‌نظران به آن رسیده‌اند را در کنار هم قرار دهد، چون وی نمی‌تواند همه چیز را به تنهایی کشف کند.

آنچه درباره ادبیات فرانسوی مثال زدیم، درباره ادبیات کشورهای دیگر قابل تعمیم و به کارگیری است. مورد تاثیرات بیگانه در ایتالیا، انگلستان، آلمان و روسیه اگر بیشتر نباشد، حداقل به اندازه فرانسه است. در مورد کشورهای دیگر مانند هلند، دانمارک، سوئد، مجارستان و لهستان که ادبیاتشان گسترش کمتری داشته، محقق باید به زبانهای خارجی بیشتری آشنا باشد تا همه تاثیر پذیری‌ها و عاریت‌ها را در آثار نویسندگان مشخص کند. این واقعیتی است، که بیشتر پژوهندگان و دانشمندان فرانسوی از امتیاز آشنایی به زبانهای مختلفی برخوردارند - ولی با توجه به محدودیت زمانی و نیرو، هیچکس قادر نیست تحقیقات خود را درباره هر نویسنده‌ای تا حد نهایی ادامه دهد به همین جهت هیچ چاره‌ای برای حل این مشکل نیست جز اختلاف وظائف و تقسیم کار. با آنکه همه اجزای تشکیل دهنده یک تحقیق کامل در باره یک اثر یا یک نویسنده می‌تواند با کمک تاریخ ادبیات صورت گیرد، معینا برای بررسی و تجزیه و تحلیل "تاثیر پذیری و تاثیر گذاری" ناگزیریم قواعد جداگانه و مشخصی با هدف‌های کاملا "تعریف شده و متخصصان و روش‌های خاص خود را در نظر بگیریم. ادبیات تطبیقی در همه مسیرهایی که تاریخ ادبیات یک ملت در آنها به نتیجه رسیده، قابل گسترش است، و می‌تواند آنها را در دیگر تاریخهای ادبیات دنبال کند. از این شبکه پیچیده تاثیرات، زمینه مجزائی به وجود خواهد آمد. مسلما "ادبیات تطبیقی ادعای جایگزینی تاریخ‌های مختلف ادبیات ملی را ندارد، بلکه قصد تکمیل و وحدت آنها را دارد و در همین حال تار و پود یک تاریخ عمومی تر را به هم پیوند می‌دهد.